

خیلی‌ها می‌گویند: «جنگ تمام شده؛ چقدر از جانباز، شهید و آزاده صحبت می‌کنید؟!»، اما گفتگوهای ما با جانبازان، آزاده‌ها و خانواده‌های شهدا خلاف این تصور را بیان می‌کند؛ برای آن‌ها همچنان جنگ و مشکلاتش وجود دارد. یک روز با دشمن می‌جنگیدند و با عشق به وطن و به فرمان امام‌را حل آن‌ها را از این مرز و بوم بیرون کردند تا امروز مادر آسایش زندگی کنیم و این روزها باید با مشکلات بیماری، اقتصادی و زخم زبان‌های مردم بچکنند تا بتوانند امورات زندگی‌شان را بگذرانند. وقتی به گفتگو با آن‌ها می‌نشینیم متوجه رنگ و بوی جنگ در زندگی آن‌ها می‌شویم. مهدی شایقی ۵۲ ساله، یکی از جانبازان ساکن محله «بهشتی»، مانند بسیاری از هم‌زمانش این روزها درد و رنج امان لحظه‌های زندگی‌اش را بریده، اما آنچه باعث شکایت اومی شود بیماری نیست، بی‌توجهی و بی‌اعتنایی مردم و مسئولان است. او این روزها با مشکلات متعددی دست و پنجه نرم می‌کند و روزگارش را به سختی می‌گذراند، اما بی‌توجه به تمام مشکلاتش می‌گوید: «جبهه و جنگ مرا مصادره نکنید؛ من ترحم نمی‌خواهم....».

مهدی شایقی، جانباز ساکن محله بهشتی در گفتگو با شهرآرامحله می‌گوید

بازگشت بیماری پس از ۲۰ سال

فکرش را نمی‌کردم جانباز شده باشم

سال ۱۳۸۶ بدنش شروع می‌کند به جوش زدن، هر چه هوا گرم‌تر می‌شود جوش‌هایش بیشتر و بزرگ‌تر می‌شود و بعد هم به زخم تبدیل می‌شود. دکتر پشت دکتر، آزمایش بعد آزمایش، اما کسی دلیلش را نمی‌داند. آزمایش‌ها نشان از عارضه‌های خونی می‌دهند، وقتی پزشکان پیگیر سابقه بیماری‌اش می‌شوند شایقی یادش می‌آید در عملیات «بیت المقدس ۲» سال ۱۳۶۶ در شمال منطقه عملیاتی «سلیمانیه» شیمیایی شده و این تاول‌ها یادگار آن روزگار است. او روزی را به خاطر آورد که پس از دو سال درد و رنج مشکلات شیمیایی، همان دورانی که بهبود یافته بود، پزشکان تذکر داده بودند که ۲۰ الی ۲۵ سال دیگر مشکلاتش نمایان می‌شوند و روزی را به خاطر آورد که خواهران بنیاد به خانه‌شان آمده بودند و به او گفته بودند: «شما جانباز ۲۵ درصد شیمیایی هستید، بیا پیرونده‌هایتان را تکمیل کنید»، اما او از این حرف ناراحت شد و با احترام از آن‌ها خواست از خانه‌اش بروند و ماجرا را به فراموشی سپرد. اما حالا که ۳۰ سال از آن روزگار می‌گذرد مهدی شایقی این روزها به دلیل همان مجروحیت شیمیایی‌اش دیگر نه می‌تواند بنشیند و نه می‌تواند تند راه برود. نشستنش ساعتی کوتاه بر روی لبه مبل یا پشت فرمان است؛ باید یا بخوابد یا بایستد. از نیم‌تنه پایین هم عصب ندارد. اگر بخوابد تند راه برود، حتماً به زمین می‌خورد، چون نمی‌تواند پنجه‌هایش را نگه دارد. هر کسی او را ببیند متوجه نمی‌شود جانباز است. وقتی سوار متری یا اتوبوس باشد تحمل شلوغی و فشار اطرافیان را ندارد، زیرا کیسه کلستومی و قلاب دور آن در بدنش فرومی‌رود. او نمازش را ایستاده می‌خواند و رکوع و سجود هم نمی‌تواند برود. برای اینکه پاهایش از کار نیفتد هر روز یک ساعت فیزیوتراپی می‌شود، اما این فیزیوتراپی برابر است با یک ساعت شکنجه که تحملش برای هیچ‌کس آسان نیست. فیزیوتراپی‌اش به این صورت است که هر روز دستگاهی مانند هویه به پاهایش می‌زنند تا عصب‌ها را بگیرند. آن قدر درد آور است که هر چقدر هم مقاوم باشی، اگر بیشتر از ۲۰ دقیقه طول بکشد، تو را از پا درمی‌آورد. مجبور است این درد را تحمل کند. اگر این درمان نباشد، عصب‌هایش خشک و بعد فلج می‌شود. او هرگز این روزها را در خوابش



مهدی شایقی
این روزها به دلیل
همان مجروحیت
شیمیایی‌اش دیگر نه
می‌تواند بنشیند و نه
می‌تواند تند راه برود.
نشستنش ساعتی کوتاه
بر روی لبه مبل یا پشت
فرمان است؛ باید یا
بخوابد یا بایستد. از
نیم‌تنه پایین هم عصب
ندارد. اگر بخوابد
تند راه برود، حتماً به
زمین می‌خورد، چون
نمی‌تواند پنجه‌هایش را
نگه دارد. هر کسی او را
ببیند متوجه نمی‌شود
جانباز است